

خاطرات اعضای تحریریه

مقدمه

از جمله بحث‌هایی که در جلسه هیات تحریریه ویژه دویستمین شماره رازی داشتیم، مساله خاطره‌نویسی بود. قرار شد هر کس خاطره‌ای از انتشار دویست شماره رازی را قلمی کند. این که می‌گویم هر کس، نه به این معنی که همه افراد در این مورد تکلیف داشته باشند، بلکه هر کس خاطره‌ای دارد که مناسب این ویژه‌نامه است، بنویسد و برای مجله ارسال کند. حاصل این تصمیم، خاطراتی است که تا آخرین زمان دریافت مطالب برای چاپ در نشریه به دستمان رسیده است. با هم این خاطرات را مرور می‌کنیم.

«سر دبیر»

■ خاطره دکتر ثمینی

با بستن چشم‌ها و ورق زدن دفترچه خاطرات ۲۰۰ برگی ما حاصل ۲۰۰ ماه در جمع خانواده رازی بودن، به یاد نکات و خاطرات خوب و جالبی می‌افتم. از بهترین آن‌ها، خاطره نگارش بیش از ۲۰۰ نوشتار در ۲۰۰ شماره ماهنامه رازی برای خوانندگان عزیز است که یادگاری ماندنی در قفسه کتابخانه‌ها و اذهان خوانندگان در مناطق مختلف کشورمان است. جلسات ماهانه هیات تحریریه رازی نیز که اخیراً دویستمین آن را پشت سر گذاشتیم هر یک همراه با خاطرات تلخ و شیرین (عمدتاً شیرین) بوده و در میان آن‌ها جلسات اسفند ماه هر سال

به خاطر حضور عمو نوروز پرخاطره تر بوده‌اند. تداوم انتشار بدون وقفه و یکسره ماهنامه رازی در ۲۰۰ ماه گذشته با فراز و نشیب‌های موجود برای انتشار آن نیز خود یک نکته غرورآفرین و شیرین است که در شرایط مطبوعاتی کشور ما، اگر بی نظیر نباشد کم نظیر است. پیدا کردن دوستان یک رنگ در جمع خانواده رازی نیز خاطره انگیز است، جمعی که در غم‌ها و شادی‌های هم شریکند و با غم و شادی همدیگر غمگین و شاد می‌شوند و ارتباط دورادور ولی با قلب نزدیک با هزاران خواننده خوب و مهربان در ۲۰۰ ماه گذشته خاطره خوشی است که یادآوری آن در ذهن موجب خرسندی من می‌گردد و بی‌شمار خاطره دیگر که از آن جمله خاطره آغاز فعالیت برای انتشار اولین شماره رازی با موه‌های مشکی و رسیدن به دویستمین شماره آن با موه‌های جوگندمی، که این یکی خاطره چندان خوشحال‌کننده‌ای به نظر نمی‌رسد.



■ خاطره دکتر سرکندی

هنوز اولین شماره رازی زیر چاپ بود که من به جمع یاران رازی پیوستم. در آن هنگام دانشجوی سال چهارم داروسازی بودم، از آن زمان تاکنون با نشریات گوناگونی مانند نبض، پژوهنده، مجله دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، فیض، مجله دانشگاه علوم پزشکی زنجان و ... همکاری داشته‌ام اما همواره رازی برای من مانند خانه‌ام بوده، هست و خواهد بود. دفترچه خاطرات ۲۰۰ شماره رازی برای من آکنده از خاطرات تلخ و شیرین می‌باشد، خاطراتی که از لحظه ورود شروع شده‌اند و تاکنون ادامه یافته‌اند و انتخاب یکی از بین آن‌ها به طور حتم کار سخت و دشواری است. با این حال، یکی از خاطرات خود را که مربوط به سرمقاله‌ای با عنوان «بهترین کار» می‌باشد، برای شما نقل می‌کنم.

«بهترین کار» سرمقاله‌ای بود که در شماره مرداد سال ۱۳۸۲ (شماره پی در پی ۱۶۳) به چاپ رسید. در این سرمقاله، بنده از زبان یک بیمار مبتلا به سرطان تقاضا داشتم که اجازه دهید من تمامی نقش‌هایم - فرزندی برای پدر و مادرم، استادی برای دانشجویانم و ... - را ایفا کنم و شما نیز در کنار بمانید، ترکم نکنید اما با نگاه و رفتار ترحم‌بارتان، روح مرا تحقیر نکنید.

اندکی پس از چاپ این سرمقاله، تلفن‌ها و نامه‌ها آغاز شد. اولین تلفن مربوط

به یکی از دوستانم بود که علت بیماری مرا جویا شد. به وی توضیح دادم که من هیچ‌گونه بیماری ندارم و این نوشته را به صورت داستان و از زبان خود نوشتم تا گیرایی لازم را جهت جلب توجه داشته باشد و دیگران قدری بر آن تعمق کنند. پس از این تلفن، به کرات این موضوع را توضیح دادم اما هرچه من بیشتر شرح می‌دادم، دیگران کمتر می‌پذیرفتند، حتی یکی از دوستان من می‌گفت: « محال است! فقط یک آدم مبتلا به سرطان می‌تواند چنین حال و هوایی داشته باشد. » و سیل نامه‌ها و تلفن‌ها هم چنان ادامه داشت. در حدود ۲۹۴ نامه به دفتر نشریه رازی رسیده بود. نامه‌هایی که هر کدام برای من ارزش یک گوهر را دارند و آکنده از مهر و محبت شما به این حقیر است. من این نامه‌ها را در پنج دسته طبقه‌بندی کرده‌ام اما در این بین، نامه‌ای متعلق به یک فرد مبتلا به سرطان که با عنوان « پسر م » و دو بیت شعر ذیل از سعدی آغاز شده بود:



مکن گریه بر گور مقتول دوست

قل الحمد لله که مقبول اوست

اگر عاشقی سر مشوی از مرض

جو سعدی فروشوی از غرض



این نامه همیشه ذهن مرا به خود مشغول می‌کرد. نامه‌ای بسیار مهربانانه اما بدون امضا و مهم‌تر آن که نویسنده از تمام خصوصیات روحی بنده خبر داشت. نویسنده در نامه گفته بود که هیچ کس از ابتلای وی به سرطان خبر ندارد. چند ماهی از دریافت این نامه گذشته بود که در دفتر یکی از اساتید ارجمندم در مورد موضوعی با ایشان صحبت می‌کردم و ایشان چند خطی در مورد این موضوع یادداشت کردند و من با دیدن یادداشت‌ها، لرزه بر اندامم افتاد و چشمانم پر از اشک شد، هنگامی که سرم را بلند کردم، آن استاد مهربان‌تر از جانم گفت: « آره پسر م، نامه متعلق به من بود و تو باید این راز را تا هنگام مرگ من در سینه خود حفظ کنی. »



■ خاطره دکتر پوستی

به یاد دارم در اولین شماره مجله ماهنامه دارویی رازی که در بهمن ماه سال ۱۳۶۸ منتشر شد، مقاله‌ای تحت عنوان «نگاهی به افزایش کلسترول و درمان آن» که توسط اینجانب تهیه و تدوین گردیده بود، به چاپ رسید. در این مقاله مروری که راجع به سنتز و فیزیولوژی کلسترول، انواع هیپرلیپیدمی، افزایش کلسترول در بدن و رابطه آن با آترواسکلروز، راه‌های جلوگیری از هیپرکلسترومی، رژیم‌های غذایی مناسب، انواع غذاهای پرکلسترول یا مجاز و داروهای ضد هیپرلیپیدمی، به خصوص داروهای جدید مانند استاتین‌ها، بحث شده بود، مورد استقبال خیلی زیاد خوانندگان مجله به خصوص همکاران داروساز قرار گرفت به طوری که با نوشتن چند نامه یا تلفن‌های متعدد، چه از تهران یا شهرستان‌ها، اینجانب را مورد تشویق قرار دادند و تشکر می‌کردند که اطلاعات جالبی در مورد کلسترول در اختیار آن‌ها قرار گرفته است و حتی برخی از خوانندگان آدرس مطب اینجانب را درخواست می‌کردند که جهت معالجه این عارضه خود به اینجانب رجوع کنند. این واقعه مرا سخت تحت تاثیر قرار داد و برایم خاطره‌انگیز شد که چه شده است این مقاله آنقدر مورد توجه قرار گرفته است، زیرا تا آن زمان من مقالات زیادی چه به زبان فارسی در مجلات داخلی و یا به زبان خارجی در مجلات بین‌المللی به چاپ رسانده بودم ولی برای هیچ یک از آن‌ها چنین استقبالی به عمل نیامده بود و این خاطره کوچکی از ماهنامه رازی بود که در ذهنم مانده است.

